

ادب عربی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰



10.22059/jalit.2021.313996.612314

Print ISSN: 2382-9850//Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

## **The Relationship between Language and Reality in Analyzing the Concept of Exile in the Poetic Language of Izz al-Din al-Monaserah**

**Mohammad Yaaghobi\***

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University

**Rasul Zare**

Ph.D. Graduate in Arabic Language and Literature, Kharazmi University

Received: April 22, 2020; Accepted: November 10, 2020

### **Abstract**

Exile is a concept that appears in the language of the poet, after experience of lack of freedom and lack of physical connection with the homeland. Izz al-Din al-Monaserah is a poet whose exile gave a special structure to his poetic language. Exile in an invisible dialectic intensifies the poet's language and it is this fact that leads to the production of a particular language. This article tries to determine the number of Monaserah's poems that have exile as their thematic element. Our Statistical data and diagrams proved that the use of the concept of exile in his poetry is the most frequent when genocide and the massacre of Palestinian refugees take place in Tal Zatar and Al-Qarnatina. Here, a significant relationship between poetic language and reality is proved. The metaphysics of Palestine in exile has replaced its physics and the poet's mental-spiritual living place. Homeland is not just a concept, but a formidable metaphysics of ideas and concepts that completely dominates the poet's mind. He is not merely in physical exile, but his essence his thought are forced into exile too. Exile is part of the life of Palestinian poets, and and this concept is represented in Monaserah's poetry through imagery. To determine how this concept appears in the poetic language of Monaserah is a necessity since the comprehension of his poetry depends on it. Rebellion against occupation and fighting for a dignified life are among the causes of the poet's exile. Living as in exile in one's homeland and living in exile with love and sorrow of the homeland give birth to the poetic language that we see in his literature of exile.

**Keywords:** Izz al-Din al-Monaserah, Exile, Palestine, Poetic language, Reality.

---

\*. Correpomding author: yaaghobim@yahoo.com

## رابطه زبان و واقعیت در تحلیل مفهوم تبعیدگاه در زبان شعری عزالدین المناصرة

محمد یعقوبی\*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فرهنگیان

رسول زارع

دانش آموخته زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

(از ص ۱۷۹ تا ص ۲۰۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۰

### چکیده

تبعیدگاه مفهومی است که پدیداری آن در ذهن و زبان شاعر، پس از تجربه زیستن و احساس فقدان آزادی و نداشتن ارتباط فیزیکی با وطن حاصل می‌شود. مناصره شاعری است که تبعید به زبان شعری‌اش ساختاری ویژه داد؛ تجربه پناهندگی نشانی بر پیشانی شعر اوست. هسته اصلی این مقاله آن است که تبعیدگاه در دیالکتیکی نامرئی زبان شاعر را حدت می‌بخشد و امر واقع است که منجر به تولید زبانی خاص می‌شود. گستره مقاله چند سروده مناصره با بار محتوایی تبعید است که در جدول آماری کمیت آن ذکر شده است. داده‌ها و نمودارهای آماری بسامد تبعیدگاه ثابت کردند که اوج درهم تنیدگی تبعیدگاه با زبان شاعر زمانی است که ژینوساید و کشتار آوارگان فلسطینی در تل زعتر و الکرنتینا اتفاق می‌افتد که در اینجا رابطه معناداری بین زبان شعری و واقعیت اثبات می‌شود. متافیزیک فلسطین در تبعیدگاه جایگزین فیزیک آن و مکان زیست ذهنی-روحی شاعر شده است. وطن فقط یک مفهوم یا فیزیک نیست، متافیزیک سهمگین از اندیشه‌ها و مفاهیم است که بر ذهن شاعر تسلط تام دارد. تبعید برای شاعر تنها تبعیدی مکانی نیست، این ذات شاعر و اندیشه او هم هست که به تبعیدی ناخواسته رفته است. بخشی از حیات شاعران فلسطین پناهندگی و تبعید است و این مفهوم در شعر مناصره در تصاویر و با تابلوهای رنگین شعری نمایانده می‌شود. تبیین این مفهوم و چگونگی جلوه یافتگی‌اش در زبان شعری، ضرورتی عقلانی است که فهم شعر شاعر فلسطینی آن را ایجاب می‌کند. طغیان در برابر اشغالگری و حرمت ذاتی برای حیاتی شرافتمندانه، از عوامل تبعید شاعر هستند. در تعامل مقاومت، آزادی‌خواهی، به مصاف اشغالگران رفتن با شعر، در وطن پدری تبعیدوارانه زیستن و در تبعید با حب درونی و غم‌های وطن سر کردن، زایشی در زبان شعری پدید می‌آورد که طفل مولودش، ادبیات شعری تبعید است.

**واژه‌های کلیدی:** عزالدین المناصرة، تبعیدگاه، فلسطین، زبان شعری، زبان و واقعیت.

## ۱. مقدمه

### ۱-۱. بیان مسئله و ضرورت آن

زبان تبعیدگاه، زبان خاص پدیدار آن است که در تعامل محیط و زبان و ابعاد وجودی شاعر شکل گرفته است. زبان شعری امری مجرد و انتزاعی و بی‌ارتباط با محیط، گفتمان‌های مسلط و شیوه زیست شاعر نیست. ویتگنشتاین بنیان زبان را واقعیت نمی‌داند بلکه آن را زندگی اجتماعی ما و یا به تعبیری سوژه‌های درون جهان معرفی می‌کند. زبان بخشی از زندگی اجتماعی ماست. زبان و عمل یک کل ناگسستنی‌اند. جهان ما جهان پدیداری است که زبان در اختیار ما قرار داده است. واقعیت این جهان و ابعاد آن از زبان ناشی می‌شود (حسین زاده یزدی، ۱۳۹۳: ۱۴۳-۱۴۴). عزالدین المناصرة از زمان سرودن اولین قصاید دیوانش (*یا عنب الخلیل*) با تاریخ و میراث ملت خود، ارتباطی وجدانی-درونی و پیوندی فکری و فرهنگی داشت، او با میراث ملت فلسطین هم هویتی و این‌همانی پیدا کرده است، این امر ناشی از اندیشیدن و فلسفه‌ورزی و در همان حال رویکردهای سیاسی و متأثر از این اندیشه بود که ادغام شدن با میراث ملت، تنها راهی است که جاودانگی را برای نام او در پی دارد. مناصرة شاعری است که در تبعید، با پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی متکثری روبرو شده است که بعدها این پدیده‌ها چارچوبی را برای سبک شعری شاعر شکل دادند. شاعر تبعیدی، بیرون از این پدیده‌ها جایی برای زیستن ندارد، بلکه حتی چارچوب نحوه زندگی عادی او را هم معین می‌کنند. اینجاست که به‌صورت ناخودآگاه در قبال این وضعیت نوین، مکان مادری و زیستگاه کودکی در زبان شعری‌اش، تبدیل به پناهگاهی برای او می‌شوند. او به شعر روی می‌آورد تا این هستی اصیلش زنده بماند. ادبیات گفتاری و نوشتاری‌اش تحت سیطره عنصر وطن و سرزمین پدری است که به دلیل فراگستری و هژمونیک گشتن امر مکان بر ذهن وی، خود گفتمان شده است؛ چراکه او فلسطینی است و این واژه برای او، بخش لاینفک وجودش می‌شود. از دیگر دلایلی که وطن به‌عنوان قطبی مکانی و حساس در شعر شاعران فلسطینی و به‌ویژه عزالدین المناصرة قرار می‌گیرد این است که آنان در معرض تبعید بوده‌اند، تبعیدی اجباری و پر از رنج و محنتی سنگین که انفصال از وطن بوده است. در این امر، کشش و پرواز روح به فضای وطن زاده می‌شود. روح شاعر با سایر عناصر وطن درمی‌آمیزد. این آمیختگی روح با عناصر وطن بذری نوین برای آیندگان است. وطن برای شاعر تبعیدی پناهنده،

پروبلما تیزه و به زبان دیگر، مسئله می‌شود، مسأله‌ای که ذهن و زبانش را درمی‌نوردد. جان کلام این‌که اگر بخواهی واقعیت تبعیدگاه و در همان حال نگاه تبعیدی را به وطن بفهمی، نمود این دو را در زبان شعری جلوه‌گر خواهی یافت به نحوی که هر طور بخواهی بفهمی تنها در زبان است که این فهم میسر می‌شود. بر زندگی انسان‌های تبعیدی ابهامی فراگستر چیرگی دارد و هاله‌ای از متافیزیک در طول زمان آن را می‌پوشاند، اما شاعر با سرودن و نوشتن در زبان تلاش بر آشکار کردن این ابهام و درونیات خود دارد، به زبان دیگر سرودن شعر عریان کردن روح شاعر است. فلسطین که شعریت می‌یابد و در زبان شعر بازتولید می‌شود، در جهان متن برای همیشه جاودان می‌شود و شاید متن شعری تنها جایی است که امکان مرگ فلسطین را مستحیل می‌کند. اگر بستر اجباری تبعیدگاه برای شاعر نبود، شاید زبان شعری‌اش توان درنوردیدن ساحات این مفاهیم را نداشت. متافیزیک فلسطین جایگزین فیزیک آن و مکان زیست ذهنی-روحی شاعر شده است. تبعیدگاه در دیالکتیکی نامرئی زبان شاعر را حدت می‌بخشد و علی‌رغم اسیر کردنش توان شعری‌اش را مضاعف می‌کند. طغیان در برابر ستم، عاملی بود که سبب سلب شهروندی و آزادی از شاعر تبعیدی شد و در مقابل، این ارادهٔ معطوف به آزادی هست که معیار بودن در وطن یا تبعیدشدگی از آن را برای شاعر رقم می‌زند. شاعر طغیان زبانی و کنش ورزی فکری و کلامی می‌کند. پدیدارهای نوین تبعیدگاه در مجاورت خاطرات پیشین و رویاهای شاعر، گفتمانی نوین را در زبان شعری او شکل می‌دهد که می‌توانیم آن را تحت عنوان وطن/تبعیدگاه، نام‌گذاری کنیم. شاعر در این متن‌های شعری سوژه می‌شود؛ اما نه برای کنشگری سیاسی که برای بیان درد و رنج آوارگان فلسطینی تا تاریخ بشریت، این وجه تاریک و کریه‌المنظر حیات انسانی را به وادی نسیان نسپارد.

## ۱-۲. پرسش‌های پژوهش

۱. بین واقعیت حیات شاعر و شعر او به مثابهٔ تراوش‌های ذهنی چه رابطه‌ای به لحاظ نظری می‌تواند وجود داشته باشد؟

۲. چرا تبعیدگاه به دیالکتیکی بدل می‌شود که شاعر از وطن بریده و خیال او را در برابر وطن وابسته‌تر می‌سازد؟
۳. چه رابطه‌ی معناداری به لحاظ آماری بین تکرار تبعیدگاه و واقعیت حیات اجتماعی شاعر وجود دارد؟

### ۱-۳. پیشینه تحقیق

در میان کتاب‌هایی که تا حدی به قضیه تبعیدگاه در شعر مناصره پرداخته‌اند می‌توان از شعریه *الأمکنه* ولید بوعدیله نام برد که در سه صفحه از کتابش به صورت خلاصه به انعکاس تأثیر سفر و تبعیدگاه و تأثیر آن بر روایات مناصره می‌پردازد. در مقاله «تجلیات جفرا فی شعر عزالدین المناصره» (۲۰۰۱) از حسام التمیمی که مفاهیم شعری جفرا را می‌کاود، نگاهی به نگرش مناصره به جفرا در تبعید هم دارد. در «بلاغه المكان قراءه فی مکانیه النص الشعری» (۲۰۰۸)، فتحیه کحلوش مطالبی در مورد وطن و تبعیدگاه در شعر مناصره و سعدی یوسف و تطبیق کلام این دو شاعر دارد و شیوه نگاه این دو شاعر به وطن و تبعیدگاه را بررسی کرده است. کتاب *شعرعزالدین المناصره بنیاته، ابدالاته وبعده الرعوی* (۲۰۰۶) از محمد بودویک در مورد دیاسپورای فلسطینی و ستمی که بر تبعیدیان فلسطینی رفته، از زبان شعری مناصره تحلیل‌هایی دارد. مقاله «محتوا پذیری مکان کنعان و دلالت‌های متعددش در شعر مناصره» (۱۳۹۳) از فلاحتی و دیگران به تعدد معانی مکان کنعان در زبان شعری مناصره پرداخته است. رستم پور در مقاله‌ای تحت عنوان «تجلیات المكان فی شعر عزالدین المناصره» (۱۳۸۹) مکان‌ها را در شعر وی بررسی کرده است. مقاله‌ای هم تحت عنوان «ظاهره الإغتراب» (۱۴۳۶) از فرهنگ نیا و دیگران به بررسی پدیده اغتراب در زبان شعری مناصره پرداخته است. اما آنچه این نوشتار را از سایر مطالب مرتبط با تبعید در شعر مناصره متفاوت می‌کند، بررسی رابطه بین زبان و واقعیت در شعر تبعیدگاه و تحلیل کیفی و کمی و آماری این پدیده هست که بررسی این رابطه در هیچ‌کدام از اشعار مناصره توسط هیچ‌کسی انجام نشده است. روش این تحقیق، تحلیلی-توصیفی، کمی-آماري و کتابخانه‌ای است.

## ۲. بخش نظری-تحلیلی

### ۲-۱. رابطه بین عین و ذهن و زبان تفکر در نوستالوژیای وطن

درواقع بین واقعیت و ذهن، انسان و جهان، تفکر و زندگی روابطی دیالکتیکی وجود دارد. «تحول در تفکر، عینیت واقعی زندگی ما را تغییر می‌دهد و تحول در زندگی، سوبژگی و نحوه تفکر ما را دگرگون می‌کند» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۱۹۰). ویتگنشتاین در نظریه‌ای در مورد زبان می‌گوید: امر واقع است که به زبان شکل می‌دهد؛ به عبارتی دیگر زبان تصویر امر واقع است (خالقی، ۱۳۸۵: ۸۵). زبان و شناخت واقعیت، موجودیتی مستقل از یکدیگر ندارند. البته این بدان معنی نیست که اشیاء، اعمال و تجارب انسانی موجودیتی مستقل از زبان ندارند، بلکه نوع شناخت این پدیده‌ها تا حد زیادی متأثر از نظام زبانی است؛ بنابراین زبان در بیان واقعیت بی‌تأثیر نیست و در ساختن واقعیت نقش بسزایی دارد (عموزاده مهدیرجی، ۱۳۸۳: ۱). ویتگنشتاین به رابطه بین زبان و فعالیت‌های روزمره زندگی می‌پردازد و بر این نکته تأکید دارد که منظورش از بازی زبانی، شامل زبان و اعمالی است که در آن بافته شده است. بین زبان و زندگی پیوندی تفکیک‌ناپذیر وجود دارد، به طوری که بازی‌های زبانی نوعی رفتار انسانی هستند. می‌خواهد تأکید کند هیچ نقطه‌ای بیرون از بازی‌های زبانی نیست که بتوانیم از آنجا نسبت بین زبان و واقعیت را ارزیابی کنیم، تنها درون زبان است که می‌توانیم فکر کنیم (خالقی، ۱۳۸۵: ۱۰۰). «موجودیت‌ها از قبیل اعمال، اشیاء و تجارب، هرچند وجودی مستقل از زبان دارند، اما بیان آن‌ها در قالب زبان موجب می‌گردد که زبان در شناخت و نمود آن‌ها نقش بسزایی ایفا کند. نظام زبانی و نوع کاربرد زبان در ساخت واقعیت‌ها و چگونگی استدلال و تعقل خیلی تأثیرگذار هست، بنابراین زبان در آن واحد، بخشی از واقعیت، سازنده‌ی واقعیت و استعاره‌ای برای واقعیت است» (عموزاده مهدیرجی، ۱۳۸۳: ۸). در عینیت زندگی مناصرة رخدادی روی می‌دهد. وی از سکونت در منزل پدری محروم و باری نوین از تفکرات در غربت بر سرش آوار می‌شود. در غیاب سرزمین مادری، همه جای وطن زیباتر می‌شود و احساس دل‌بستگی درونی به سرزمین، ریشه‌اش به فراسوهای تاریخ می‌رود و هم‌وطنان و درخت و آب و چشمه، مفهوم و معانی دیگری را در غربت به خود می‌گیرند؛ چراکه تبعیدگاه غم غربتی بی‌هدف است، غربتی از سر اجبار که افقی مبهم و سرنوشتی نامعین را در انتظار تبعیدی می‌گذارد و این چنین ناله‌ی شعری‌اش بالا می‌رود «تَتَّصَعَدُ أُغْنِیْتِی عِبْرَ سَهْوٍ زَرْقَاءَ، تَتَّشَابَهُ أیَّامُ الْمَنْفِی، کِدْتُ أَقُولُ: تَتَّشَابَهُ غَابَاتُ الذَّبْحِ، هُنَا، وَهِنَا. تَتَّصَعَدُ

أغنيتي: زرقاء و حمراء: الأخضر يُؤلَّد من دمع الشهداء على الأحياء، الواحة تُؤلَّد من نرف الجرحى» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۷) (ترانه‌هایم از فراز دشتهایی اوج می‌گیرند آبی‌رنگ، روزگاران تبعید چون هم‌اند، چنان‌که بگویم: جنگل‌های کشتار چون هم‌اند، اینجا و آنجا. آوازهایم اوج می‌گیرند: آبی و قرمز: سبز از اشک شهیدان برای زندگان و سبزه‌زاران از خون شهیدان تولد می‌یابند). این‌جا واقعیت زبان می‌شود و زبان واقعیت، تبعیدگاه مکان دفن و کشتار انسان تبعیدی است و این واقعیت را زبان برجسته می‌کند. واقعیت همان است که در زبان جلوه یافته و زبان جلوه دیگر واقعیت، اما واقعیت در قالب واژه و تصاویر زبانی است. در چنین حالتی همه‌چیز وطن زیباتر می‌شود و شاعر زشتی‌های تبعید را برجسته می‌کند و به‌نوعی حاشیه رانی و برجسته‌سازی ناخودآگاه مبتلا می‌شود؛ کمتر زیبایی‌های تبعیدگاه را می‌بیند و به‌ندرت آن‌ها را برجسته می‌سازد و غیرمستقیم آن‌ها را به حاشیه ذهن خود می‌راند. او تبعید را انکار می‌کند، اما در برجسته‌تر کردن وطن و هر آنچه در وطن است تا می‌تواند از وجود شعری‌اش مایه می‌گذارد و به پدیدارهای وطن شعری‌تی خاص می‌بخشد: «قالت: فی الدیر مرابئنا، والمنفی من حَجَرِ الصَّوَّان، هیه هیه هیه و أنا أعشقُ زَوَّانَ بلادی. أکرهُ فَمَحَّ المنفی» (همان: ۳۳) (گفت: کاباره‌هایمان در صومعه‌هاست و تبعیدگاه از سنگ آتش زنه است، هیه هیه هیه. من عاشق تلخ سرزمین خودم. بیزار از گندم تبعیدگاهم). غربت و تبعید چنان وضعیتی را بر می‌سازد که به‌صراحت تمام می‌گوید من تلخک مملکت‌م را از نان گندم شما بیشتر دوست می‌دارم به زبان دیگر تلخ زیستن در وطن را بر رفاه در غربت ارجحیت می‌بخشد. درواقع تجربه نوشتن شاعرانه برای ملتی چون فلسطین که ترس از نابودی آن‌ها زیاد هست، بی‌گمان دفاعی واقعی است که این دفاع در متن اشعار مناصره، پروژه‌ای برای ممانعت از نابودی هویت فلسطینی و تبار اوست. «لِلأشجار العاشقةُ أُعْتِي، للسيدةِ الحاملةِ الأسرار، رموزاً فی سلة تین. ترکضُ عبرالجسرِ الممنوعِ علينا، تحملُ أشواقَ المنفیين ساعتي. لرفاقِ فی السَّجنِ أُعْتِي، لرفاقِ فی القبرِ أُعْتِي» (همان: ۹) (آواز می‌خوانم برای درختان عاشق، برای بانویی که آبیستن رازهاست، رمزهایی در سبد انجیر. از خلال پل ممنوعه ما می‌جهد و اشتیاق تبعیدیان را با خود دارد آواز خواهم خواند، برای هم‌رهان زندان آواز سر خواهم داد، برای دوستانی مرده آواز خواهم خواند).

## ۲-۲. حالت‌های وجودی و خلجان‌ات روحی در تبعید جلوه یافته در زبان شعری

«جهان به لحاظ وجودی، اجتماعی و تاریخی امری انسانی و درهم‌تنیده با ما انسان‌ها و ازجمله با رسانه‌هایمان است» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۲۴۲). انسان اگر در موقعیت انسان

آلونک‌نشین و تبعیدی باشد، پرسش‌ها و حالت‌های روحی خاصی برایش پدیدار می‌شود (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۴). حالت‌های وجودی در زبان شعری ثبت می‌شود. عزالدین المناصرة سفرهای زیادی به سرزمین‌های دیگر داشته است. او در این سفرها فقط سرزمین را عوض نکرده، بلکه حافظه، رویکرد، خاطرات و خصلت‌های ارزش محورش در این سرزمین‌ها تغییر داشته و متأثر شده است. روایت سفر و تبعیدگاه و ماجراجویی‌ها و نوشتن برای وطن و خاک، واکنش‌هایی که مناصره در تصریحات و اعترافاتش، پیرامون سفرها و تعامل روزانه-شعری‌اش با تبعیدگاه ارائه داده است، در یک نقطه جمع می‌شوند و آن‌هم اصل وابستگی به زمین و تاریخ فلسطینی‌ها و مشارکت در مسائل روزانه و کوچ‌های اجباری است (بوعدیله، ۲۰۰۹: ۲۸-۲۹). «لا ترحلی، موتی هناک کوردۀ بیضاء، موتی هناک کنجمة فی الدار و أنا أجئک کالرَّحود، أو جئته آتیک، کی تعلقو زغارید النساء» (همان: ۱۱۶) (کوچ مکن، مرگ من آنجاست به‌سان گلی سپید، مرگ من آنجاست چون ستاره‌ای در خانه و من همچون غرش ابر، یا چون جسدی نزدت می‌آیم تا هلهله‌ی بانوان اوج گیرد). «کوچ‌های اجباریم، میان زادگاهم فلسطین و حتی در تلمسان، نمونه کوچکی از کوچ‌های اجباری فلسطینی از وطن به تبعیدگاه است. من احساس نمی‌کنم که در عذاب‌های کوچیدن و دور گشتن و متوقف شدن اجباری و شکنجه شدن، در مقایسه با ملت‌م تفاوتی با آن‌ها داشته باشم و در کل این رنج دیدن‌ها با آن‌ها شریکم.» (المناصرة، ۲۰۰۰: ۳۱۸-۳۱۹).

این کوچ‌ها برای حفظ وجود فیزیکی و هویتی هر دو بوده است. او فاوست‌وار روحش را به تاریخ می‌فروشد تا شناسنامه و هویت ملت و خودش را پیدا کرده باشد. نالیدن از کوچیدن، مصیبتی درونی و شخصی نیست، بلکه فراق فلسطین و ترک آن، کوچی است که به ناله درونی گروهی بدل می‌شود، به همین دلیل چه بسیار شاعر، خاطرات و سخنانش را به تصویری منتقل می‌کند. «بکینا طویلاً، و لم یبک أعداؤنا مرّة واحدة!! تقولون: قد شرقوا، غربوا، شموا ریح الشمال، وکانت کغربتنا الباردة، مواویل أمی علی تلة موحشة، تُعاند قسوة ما حدث البارحة» (المناصرة: ۷۷) (ما بسی گریستیم و دشمنانمان لحظه‌ای نگریستند!! گویند: سوی شرق و غرب رفتند و بادهای شمالی را بوییدند و چون غربت سرد ما بود، آوازه‌های شعری مادرم بر تپه‌ای متروکه، علیه خشونت بود که دیشب رخ داده بود). «کوچ‌ها در متن شعری مناصره با فریادهای رنج و احساس به کمبود قرین شده، فریادهایی که متوجه تمام کسانی است که او را در کجاو‌اش مسافر یافته‌اند، کوچ‌هایی مورد غبطه و حسد اما با طعم فتنه» (وعدالله، ۲۰۰۵: ۹۳).



اندیشیدن در مورد تأثیرات جوهری کوچ‌ها در وجود شاعر، به شناخت تحولات بزرگ فکری شاعر با تمامی معایب و انحرافات و امتداداتی که زندگی‌اش داشته است، کمک می‌کند. چنان‌که خود می‌گوید:

«در هر کشوری که زیستم، تأثیری گذاشتم. در زیست‌فرهنگی این کشورها مشارکت کردم؛ اما در مورد قصاد، زیباترین قصادم را در تبعیدگاه نگاشتم؛ دربارهٔ دموکراسی بیروت و ملی‌گرایی قاهره و جهانی‌گرایی طنجه و اندلسی بودن تلمسان و قرطاجی بودن تونس نوشتم، حین خواندن کارهای شعری‌ام، خوانشگر جهان‌های شعریم را خواهد فهمید، علیرغم این‌که روح نوشتارم، فلسطینی، یا صحیح‌تر بگویم، کنعانی-شامی است.» (المناصرة، ۲۰۰۰: ۳۱۸-۳۱۹).

به‌راستی چه پیوندی میان در تبعید بودگی مناصرة و توانش شعری به‌مثابهٔ ابداع هنری وجود دارد؟ شاید پاسخ این باشد انسان در تبعید آبستن عاطفهٔ دیدار وطن می‌شود و فراق باعث تولد اشعاری می‌شود که در اوج زیبایی، شعر تبعید نام می‌گیرند. از زاویه‌ای دیگر این سفر و کوچ‌ها، نشان از نوعی تسلیم به تقدیر تاریخی فلسطینیان هست؛ زیرا این پرسش مطرح می‌شود که چرا شاعر به دفاع جانانه برنخاست و سفر را بر ماندن ترجیح داد؟ «خُذْ رَأْسِي لِلْحَلَّاقِ، لَا تَتْرَكْنِي أَبَدًا، أَبَدًا، أَبَدًا، فِي مَنْفَى الطَّيْنِ، لَا تَتْرَكْنِي فِي هَذِي الصَّحْرَاءِ، خذ جسدی لفلسطین، خذ جسدی لفلسطین، خذ جسدی لفلسطین» (المناصرة، ۱۹۸۱: ۶۲-۶۳) (مرا پیش پیرایشگرم ببر، هرگز رهایم مکن، هرگز، هرگز، در تبعیدگاه گل، در این بیابان رهایم مکن، جسدم را به فلسطین ببر).

اینجا وطن آن کل بزرگ و ابژهٔ ایده‌آلی است که همهٔ آرزوها و حسرت‌های شاعر برمدار آن می‌چرخد و هرگونه آرامشی در آزادی او معنی می‌یابد.

## ۲-۳. تبعید دال اصلی و هستهٔ سخت شعر در هستی‌زبانی

دال مرکزی و هستهٔ بنیادین شعرش برمدار تبعید می‌چرخد؛ انگار که اگر رخداد پناهندگی نبود، چنان‌که گویند شعر حدوث رخداد در زبان است، شاید این اشعار اتفاق نمی‌افتادند:

«المنفی حَشْبٌ و مسامیرُ/ المنفی خشبٌ و مسامیرُ/ المنفی یاجفرا قبرٌ مفتوحٌ/ یَنْعَلُ فیه الدُّودُ/ المنفی توقیفٌ و خُدودٌ/ المنفی خوفٌ أو جوعٌ/ المنفی جذرٌ محلوعٌ/ المنفی شجرٌ مقطوعٌ/ المنفی یا جفرا» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۱۷) (تبعیدگاه سازه‌ای از چوب و میخ‌ها است/ تبعیدگاه چوب و میخ‌ها است/ جفرا تبعیدگاه همچون قبری سرگشاده است/ که کرم‌ها در آن می‌لولند/ تبعیدگاه یعنی بازداشت و

اجرای احکام بر اشخاص/ تبعیدگاه مکان ترس و گرسنگی است/ تبعیدگاه ریشه‌ی از جا کنده هست/ تبعیدگاه درخت سربریده است/ ای جفرا تبعیدگاه...» «شاعر در تبعیدگاه در توصیفات و تشبیهاتش خود را به سرگردانی می‌زند و عجز و تسلیم خود را اعلام می‌کند، بر خودش می‌پیچد و در مدار باد خیمه می‌بافد، سرشار از دل‌تنگی برای وطن است و از متنش، سرزمین اش را بر می‌سازد و از سرزمین متنی‌اش، مأوایی برای خود تا حلزون وار در آن خود را بپیچد» (بودویک، ۲۰۰۶: ۱۸۱).

تبعیدگاه آزارش می‌دهد و او خود را به مثابه ریشه‌ای برکنده از خاک خود می‌بیند که هر بادی او را از زمین برمی‌کند، او درختی از تنه بریده هست که امیدی به ثمرش نمانده است، مرده‌ای بیش نیست که تبعیدگاه هم چون قبری دهان گشاده وی را در خود فروبرده و به عبارتی تبعیدگاه، گورستان پناهندگان تبعیدی شده است. هر آن اندازه که شاعر در مورد زادگاهش آگاهی بیشتری دارد، به همان اندازه رنج و دردش فزونی می‌یابد؛ معرفت مکان مادری، ضرورتاً باعث شناخت بدبختی و آگاهی در مورد مصیبت‌هایش نمی‌شود، شرایطی برای شکل‌گیری حساسیت به نسبت مکان اولیه هست؛ و مهم‌ترین آن رنج عقلی است که پیامد رنج عملی است، به‌عنوان نمونه تبعید عملی از وطن و نه بازکاوی زیبایی‌شناسانه و پرزرق‌وبرق و ساختگی برای وطن، سبب ایجاد آن نوع شناخت واقعی می‌شود؛ زیرا رنج ذهنی-عقلی بدون هجر وطن، تنها ابداعی پرزرق‌وبرق و در همان حال ساده را تولید می‌کند. از این‌جاست که موضع‌گیری میان رانده‌شده از سرزمین و خاطره و جغرافیا با مهاجری که از سرزمینش با اختیار خود رفته است، متفاوت می‌شود. مناصره از ساختار مکانی، ساختار فرهنگی-وجدانی قرار داده است. «أعرف مَسْقَطَ رَأْسِي وَ زَيْتُونَةَ الْمِنْحَنِ / وَأَعْرِفُ أَنَّ الْمِنَافِي، تَبِيْعُ قُمْشَ الْكَمْنِ» (همان: ۵۱۵) (زادگاهم را می‌شناسم و نیز زیتون خمیده‌اش را/ و می‌دانم که تبعیدگاه‌ها محلی است برای عرضه کفن‌ها). «الْمِنْفَى كَلْبٌ مَسْعُورٌ فَالْمِنْفَى قَهْرٌ شَاسِعٌ / لَا يُؤْمِنُ جَانِبُهُ حَتَّى نَرْدِيهِ قَتِيلاً» (همان: ۲۵۱) (تبعیدگاه بسان سگ هار و دیوانه‌ای است/ از این‌رو تبعیدگاه خشونت فرا گستر است/ در جوار آن امنیتی نیست مگر بعد از مرگ و کشته شدنش).

او می‌گوید که زادگاهش را می‌شناسد و توصیفی از زیتون زادگاهش می‌کند. اینجا متذکر می‌شود که سرزمین او، سرزمین زیتون، نماد آشتی و زندگی با همه محاسن و معایبش هست و تبعیدگاه، ضد زندگی است، سگی است هار که هر لحظه پای انسانی را گاز می‌گیرد و مکانی برای کفن‌فروشی است تا زندگان را زنده‌زنده کفن کنند، چراکه شاعر زندگی در تبعید را مرگی حتمی و تقدیری محتوم می‌پندارد.

## ۲-۴. تبعید به مثابه تخیل خلاق در عینیتی نوین

دوگانه وطن/تبعیدگاه، تمرکز گفتمانی اشعار مناصره است. وقتی شاعر بی وطن می شود، فیزیک وطن از شاعر دور گشته؛ اما متافیزیک وطن، هاله ای بس گسترده تر پیدا می کند؛ هاله ای که از زبان شعری جدایی پذیر نیست. این هاله متافیزیکی، درونی وجود زبانی و احساسی شاعر می شود و به مثابه کاتالیزوری در حرکت تخیل و عاطفه او عمل می کند. «زمانی که وجود وطن درونی می شود، حرکت خیال را فعال می کند و سطوح متعددی از رؤیا و خاطره ظهور می کند و یک مکان در مکان های متعددی پراکنده می شود و زمان زندگی زیر آسمانش به زمان های تاریخی یا شخصیتی یا اسطوره ای دگرگونی می یابد» (عثمان، ۱۹۸۸: ۷). «ما أطلبُ الآنَ قبراً على تَلَّةٍ/ في أعالي كُرُومِ النَّصَارَى أَموت/ تحتَ داليةِ مُزْمِنَةٍ/ أقبائلُ بحريِّ الذی مات في سالفِ الأزمنةِ / عندما وصل فيه السَّمُ الوردی» (المناصره، ۲۰۰۶: ۳۱۱) (هر آنچه اکنون می خواهم فقط قبری است روی تپه ای/ بر بلندی های تاکستان های مسیحیان تا زیر چرخ آب قدیمی جان سپارم/ و به دیدار دریانوردی بشتابم که در زمان های گذشته مرده است/ هنگامی که سم به شاهرگش وارد شد).

شاعر مرگ در وطن را به حیات در تبعید ترجیح می دهد، خیالش به پرواز درمی آید و او را بر فراز وطن به سفر درونی می آورد. جزئیاتی که شاعر از تاک های مو و آدرس هایی که از سرزمینش به دست می دهد و به این واژگان که زمانی فاقد شعریت بوده اند، در بستر شعری اش، میزانی از عاطفه و احساسات تزریق می کند که نشانگر همان لبه دو تیغه دیالکتیک تبعیدگاه در امر شعر سازی برای تبعیدیان است. وطن گمشده خود ساختار زبانی خاصی را شکل می دهد. «آن چنان که تجربه فراق و تبعید اجباری فلسطینیان از سرزمینشان، خصوصیتی خاص را به مکان و آن را تعریفی خاص می بخشد، رؤیا و خاطره، هم علیرغم تعدد تبعیدگاه، فلسطینی را به وطنش سخت وابسته می کند و ارتباط نفرت یا کینه یا عشق به مکان ها، در حقیقت به روان شناسی انسان فلسطینی و به نقش مکان ها در زندگی و حیات او برمی گردد» (عوده، ۱۹۹۷: ۱۴). «ضاع ملكی/ في دُرى رأسِ المَجِيمِر/ ضاع ملكی و أنا في بلادِ الرُّومِ، أمشي، أتعثر» (المناصره، ۲۰۰۶: ۳۴۵) (دارائی ام نابود شد/ بر فراز منطقه المجیمیر/ دارائی ام بر باد رفت در حالی که من در کشور روم قدم می زنم و پایم می لغزد).

او ملک بر بادرفته شان را به خاطر همه می آورد تا در تبعید بفهماند که هنوز رگ حیاتش متصل به سرزمینش هست. «این نوشته ها، نوشته هایی نیستند فقط به زیبایی مکانی اهمیت دهند که وابسته به چهارچوب سرزمین جغرافیایی است، بلکه نوشته ای

است که وطن را از خلال زندگی روزانه در تبعیدگاه زندگی می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۴۷). «سَأَشْبَهُ كُلَّ الْأَشْجَارِ بِأَشْجَارِكِ / وَ أَشْبَهُ قَافِيَتِي الْمَوْزُونَةَ، مِشْيَتُكَ الْمِخْتَالَةَ فِي حِفْلِ الدَّرَةِ / أَشْبَهُ أَيْبَاتِي بِجَمِيلِ إِزَارِكِ / وَ أَشْبَهُ عَيْنَيْكَ بَلِيلِ حَالِكِ / أَشْبَهُ أَحْجَارَ الْمَنْفَى أَشْبَهُ أَرْضَ صَفَةَ الْمَنْفَى / أَشْبَهُ حَانَاتِ الْمَنْفَى / أَشْبَهُ أَضْرَحَةَ الْمَنْفَى / أَشْبَهُ أَسْوَارَ الْمَنْفَى / وَ أَنْادَى فِي النَّاسِ وَ أَصْرَحُ فِي زَمَنِ الْيَتِيمِ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۸۳) (همه‌ی درختان را به درختان تو تشبیه خواهم کرد/ قافیه‌های موزونم را به راه رفتن متکبران‌ها در مزرعه ذرت تشبیه می‌کنم/ ابیاتم را به زیبایی روسری تو تشبیه می‌کنم/ چشمانت را به شب تاریک وضعیت تو تشبیه می‌کنم/ و نیز سنگ‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ و جاده سنگ‌فرش تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ می‌کنده‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ آرامگاه‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ دیوارهای تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ بین مردم ندا می‌دهم و در عالم گمراهی فریاد برمی‌آورم). غربت از زادگاه و وطن، انحراف از جوهر انسانی است؛ جوهر انسان، با اتصالش به ذره‌ذرهٔ خاک وطن و اقامت در مکان‌هایی که دوست داشته و خاطره‌های زیبایی که با رخدادهای شاد و غمگینش زیسته، تحقق می‌یابد.

## ۲-۵. دیالکتیک غیاب وطن و حضور آن در دل واژه

وطن از نظرهای پناهندگان غایب می‌شود، اما در چشم واژگان زیباتر از گذشته سر برمی‌آورد. در قصیدهٔ «فی الرّد علی الأخبه» سخت پشیمان است که از وطنش خارج شده و نمی‌تواند به آنجا برگردد و آرزو می‌کند که کاش به‌عنوان ردپا یا شکلی در سرزمینش یا به‌عنوان نگهبان تاک‌های انگور در الخلیل می‌ماند تا خود و هویتش را در تبعید گم نکند. او منزل (مادری) را از حجم و هندسه به سمبل و نماد روح تغییر داده بود. «لو مات فارسک المجید و مات ناطورُ الشّجر، فادفن عظامی یا حبیبی تحت کرمتنا، علی جبل الخلیل» (المناصرة، ۱۹۶۸: ۱۰) (اگر سوارکار ماهر مرد و نگهبان درخت مرد، دوست خوبم استخوانم را زیر تاکمان دفن کن، بر کوه الخلیل). «الخلیل زادگاه مادرش مکان عاطفی اوست که علیرغم بُعد زمانی و مکانی، او را همه‌جا در آغوش می‌گیرد.» (بوعدیل، ۲۰۰۹: ۳۳)

برایش سخت بود که به تبعیدگاه‌های عربی عادت کند یا با نظم سیاسی و اجتماعی مسلط در آن تبعیدگاه‌ها، هماهنگ شود، طوری که نگاهی تلخ و سیاه به آن‌ها داشت. «تبعیدگاه، خشک است و مین‌گذاری شده و انسان فلسطینی نمی‌تواند در آنجا بزید، زندگی‌ای که آن را برای خودش نمی‌پسندید و می‌دانست که تبعیدگاه، او را به تبعید دیگری می‌کشاند که جوهر و هویتش را از او سلب می‌کرد و عمر و زندگی‌اش را می‌دزدید.» (التمیمی، ۲۰۰۲: ۲۴۲). «و أنا رجعتُ من المنفى / فی کَفَى حُفَى حُنَيْنٍ / حِينَ

وصلتُ إلى المنفى الثاني / سَرَقُوا مِنِّي الحُقَيْنِ» (المناصرة، ۲۰۰۷: ۱۴۲) (از تبعیدگاه بازگشتم درحالی که دست‌خالی و ناامید بودم/ آنگاه که به تبعیدگاه دوم رسیدم/ کفش‌هایم را دزدیدند.) و می‌گوید: «سأكون وحيداً في شُرَفَاتِ مَطَارَاتِ المنفى / سأكونُ أخيراً، حينَ تَمُوتُ الأشواقُ» (همان: ۱۳۱) (در ایوان فرودگاه‌های تبعیدگاه تنها خواهم شد/ و آخرین نفر خواهم شد، آنگاه که آرزوها می‌میرند).

شاعر وطنش را باخته و سخت در تکاپوی ساخت آن است، اما نه تنها دست‌خالی است، بلکه پای رفتن را هم از دست داده است، ولی به زبان شعری و واژگان پناه می‌برد تا وطنش را بر سازد. دو نکته را می‌توان از متن شعری برداشت کرد: یکی این که شاعر به خواننده می‌گوید هر چند سال که در تبعید باشی، با وجود شخصیت ولایت دست‌اوردی نخواهی داشت؛ زیرا که تبعیدگاه با تبعیدی سر‌آشتی ندارد. دوم این که دزدیده شدن کفش به شکلی غیرمستقیم اشاره به این دارد که تبعیدگاه پا و نای راه رفتن و حرکت به‌سوی آینده را از تبعیدی گرفته است. شاعر ناچار است وطنی بیابد اما در غیاب وطن به سرزمین واژه پناه می‌برد و در آنجا سکونتی را می‌جوید. نهایتاً انسان هر جا که باشد به دنبال اندکی آرامش می‌رود؛ اما این بار برای یافتنش چاره‌ای جز پناه بردن به سرزمین واژه ندارد. تبعید، آواره را وادار به سازش و سازگاری می‌کند و حتی انسان ماندن را برایش ناممکن می‌کند و تنها چیزی که در وی باقی می‌گذارد، شاید امید به وصال وطن از دست‌رفته است، امیدی که حرارت و گرما می‌بخشد.

## ۲-۶. اسطوره، مفهومی برای خوانش تبعید

عصیان و مقاومت شاعر در برابر قدرت‌های بزرگ رمانتیسیسمی اجتماعی را می‌آفریند که از روایت‌های اسطوره‌ای و همین‌طور ایماژهای طبیعت برای اظهار اراده و آرزوی انقلابی‌اش استفاده می‌کند. «بینی و بین «ایکاروس» مسافات ضوئیة/ ومعَ هذا، فنحنُ نلتقي/ في نقطةٍ واحدةٍ مِنَ العالمِ/ (... ) هو سَيَحْتَرِقُ بِشَمْسِهِ/ و أنا سَيَدُوئِي المنفى/ هو يَتَّجِدُ بِعَبَاءَةِ العُشْبِ السَّمَاوِيِّ/ و أنا أَنَحُلُ في تُرابِ المنافي الصَّخْرِيَّةِ/ تلكَ مَشِيئَةُ عَدَمِ التَّخَطُّبِ يا إيكاروسُ/ هل تُصَدِّقُنِي الآنَ أيها المرحومُ؟» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۹۸/۲-۹۹) (بین من وایکاروس فاصله‌ای نامحدود است، باین‌وجود ما یکدیگر را در نقطه‌ای مشترک از جهان ملاقات می‌کنیم، او با خورشید خودش خواهد سوخت/ و مرا تبعیدگاه ذوب خواهد کرد/ او با ردای سبزه‌های آسمانی یکی می‌شود/ درحالی که من در خاک تبعیدگاه‌های صخره‌ای لاغر و رنجور گشته‌ام/ ای ایکاروس آن خواست

و اراده‌ای است که قائل به مرزبندی نیست/ ای مرحوم اکنون مرا باور می‌کنی؟). در عمق این وضعیت بحرانی، سه روند اصلی در کلیت اشعارش نمایان می‌شود: رمانتیسیسم فردی، جمعی و رمانتیسیسم سیاه و رادیکال. زندگی مناصره با تغییراتی تاریخی در فلسطین گره خورد که در به انجام رساندن وظیفه‌ی تاریخی‌شان ناکام و شکست‌خورده ماندند و نتیجه این شکست‌ها وضعیتی بحرانی را در حیات شاعر ایجاد کرد که او را به سمت رمانتیسیسم سیاه و رادیکال سوق داد. شاعر اوج توان زبانی‌اش را با کاربست اسطوره‌ها به کار می‌گیرد تا فاجعه‌ی تبعید را برای خوانندگان تا حدی ملموس کند؛ بنابراین، ناگزیر است از ویرانه‌های زبان چیزهایی را بیرون کشد که زمانی معنایی داشتند. تبعیدگاه، به قبر گشوده‌ای مانده است که هر لحظه در کمین زنده‌های تبعیدی است و جسم و روحشان را بسان میکروبی فاسد کننده، به تباهی می‌کشاند. افزون بر آن، تخیل شاعرانه در این ابیات با کاربست اسطوره‌ی ایکاروس در اسلوب دیالوگ بین شاعر و ایکاروس نمایان است و کاربست اسطوره را مکانیسمی برای تحلیل از وضعیت خود می‌کند.

«شاعر در اینجا به‌نوعی از هم ذات‌پنداری با اسطوره ایکاروس می‌رسد. او خود را با این اسطوره یکی می‌کند و به هم رسیدن با ایکاروس را، همان وحدت خود و او در سرنوشتی مشابه دانسته است، چراکه تقدیر هر دو ذوب شدن است، وجود شاعر و عمر او در تبعیدگاه کم‌کم تباه می‌شود و ایکاروس الهه‌ی یونانی توسط خورشید ذوب‌شده و برای همیشه در فضا پراکنده می‌شود و شاعر نیز در سرزمینی غیر از سرزمین مادری و خاکی غیر از خاک اجدادی‌اش دفن شود و دلیل بدبختی هر دو را به بی‌برنامگی مرتبط ساخته است.» (فلاحتی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۰۲).

او با ایکاروس به واقعیتش شاید مشروعیت داده و این واقعیت را به جهانی دیگر پیوند و به خودش نگاهی از نوع تقدس بخشی دارد آنگاه که می‌گوید (بینی و بین ایکاروس) موجب بهره‌مندی‌اش از صور مثال فوق طبیعی شده است.

## ۲-۷. بحران روحی و خلأ روانی، آفرینش زبانی خاص آن

فراق وطن و ستم‌های تبعید سبب خلق بحران می‌شود. او سخت آزرده است و در میان پایداری و تسلیم می‌سراید تا تسلیم نشود: «هذه الدَّربُ تُفْضِي إِلَى الْقَتْلِ / سَيَّانِ أَنْ تَكْتَوِي بِاللَّطَى وَالصَّهِيلِ / إِذَا مَا رَفَعْتَ شِعَارَ الْهُوَيَّةِ، قُرْبَ الْخَلِيلِ / هذه الدَّربُ، تُفْضِي إِلَى الْوَجَعِ الْمَزْمَنِ الْهَارِبِ فِينَا» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۳۰۸) (این راه به هلاکت منتهی می‌شود/ فرقی نمی‌کند که با زبانه آتش بسوزی یا با شیهه‌ی اسبان/ آنگاه که نزدیک الخلیل شعار هویت سر دادی/ این راه باریک به درد و

عذابی مزمن و گریزنده در ما منتهی می‌گردد. «یا سیّدی انی أرى، مالا يُرى/ و أشمُّ رائحةً/ أرى سُمّاً شهياً قدّموه لِقَتْلِنَا/ هو فی طعامک/ و أرى الخلیلَ حبیبی مَهَباً لثِجَارِ الممالِکِ.» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۶۲) (ای دوست من، آنچه دیدنی نیست من می‌بینم/ و بوی خوشی را استشمام می‌کنم/ من سم خوش‌طعم و لذیذی را می‌بینم که برای کشتن ما آورده‌اند/ آن در غذای توست/ و عشقم شهر الخلیل را می‌نگرم که به دست سوداگران کشورها به تاراج رفته است). شاعر همه راه‌ها را بسته و منتهی به قتل خودش می‌بیند و خود را بینایی فرض می‌کند که خبر از فاجعه‌های جدید برای قربانیان سرزمینش که آواره شده‌اند، می‌دهد. منابع طبیعی سرزمینش را تاراج گشته می‌بیند که تاجران سایر کشورها به غارت آن مشغول‌اند. «قد صار لی عُرْفَةٌ/ فی المشرقِ العربیّ/ لی منفی و لی عُرْفَةٌ/ فی المغربِ العربیّ/ طفلٌ یُوعِوِغُ داخلَ العُرْفَةِ و أنا أُدَخِّنُ خارجَ العُرْفَةِ/ سَمِّئُهُ کنعانَ/ البیتُ مهدومٌ، والقلبُ مَحْتَمٌ، والعقلُ مُحْتَلٌ و الفِعلُ مُعْتَلٌ، والأرضُ مُحْتَلَةٌ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۳۲) (اتاقکی در مشرق عربی به نام من درآمده است/ تبعیدگاهی دارم و اتاقکی در مغرب عربی/ کودکی در اتاق گریه می‌کند درحالی‌که من بیرون خانه سیگار می‌کشم/ او را کنعان نامیدم/ زیرا خانه ویران و تپش دل پایان و عقل شوریده و کار بریده و سرزمین اشغال گشته است).

او به بحران روحی و التهاب کلامی می‌رسد و همه‌جا را برای خود تبعیدگاه تصور می‌کند، شرق و غرب عربی در این فاجعه‌ای که بر آنان روا داشته شده به‌نوعی شریکند. تبعیدگاه، سرزمین مرگ تبعیدیان و شکنجه‌گاه آنان است و تبعیدیان چاره‌ای جز جستجوی هویت و نپذیرفتن ذلت ندارند. در سرزمین تبعید، با خون سرزمین او تجارت می‌کنند، دلان عرب معشوقه‌اش را غارت کرده و برایش حيله‌ها و دام‌ها می‌نهند تا از دست او راحت شوند. او سخت بیزار است و تبعید برایش ناخوشایند است و نسبت به تاجران وطن‌فروش عرب کینه دارد.

### ۳. بخش تحلیل آماری

#### ۳-۱. زبان تصویری تبعیدگاه

«وجه دیگری از وجوه دوگانه وطن / تبعیدگاه در متن مناسره وجود دارد، آنجا که تصاویر وطن، علی‌رغم تعددشان به هم مانند می‌شوند، آن‌چنان‌که تصاویر تبعیدگاه، علی‌رغم تکثرشان به هم شبیه می‌شوند. وطن در سطحی نحوی به‌وسیله‌ی ادات تمنا (لو) که واسطه برای تعبیر از تعلق شاعر به رشته‌ی آرزوها هستند ارتباط پیدا می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۶۴). «لواننی قمرٌ فی الشامِ مُرَحَّلٌ/ لواننی قمرٌ/ لواننی حجرٌ فی الشامِ

مُنْعَرَسٍ / لوأنتی حَجْرٌ / لوأنتی فَمَرٌ لوأنتی حَجْرٌ لوأنتی حَبْلٌ / لوأنتی سُنْفَنٌ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۱)  
 (ای کاش من ماه مهاجری در شام بودم / ای کاش ماه بودم / ای کاش من سنگ کاشته شده‌ای در شام بودم / ای کاش سنگ بودم / ای کاش ماه بودم، ای کاش سنگ بودم، ای کاش ریسمان بودم، ای کاش کشتی‌های در حال سفر بودم). نیهیلیسم ادبی مناصرة وضعیت پوچ و تراژیک را توصیف می‌کند که در آن فاصله‌ی هرگز پر ناشدنی میان انسان و جهان و آرزوهای انسان و ناکارآمدی‌های دنیا در پاسخ به آن امید و آرزوها، پوچی و خلأ تولید می‌کند. قهرمان تراژیک مناصرة که در ژست سیزیف دیده می‌شود، علی‌رغم اینکه در بستر شکست و آزار قدم می‌گذارد، سرنوشت تراژیک را می‌پذیرد. آنچه بسی دردآور می‌نماید، آرزوهای شاعر در زمانه ایست که صدای حقوق بشر به اوج فلک رسیده و اینجا شاعری در پی رسیدن به ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خودش، آرزوهای رمانتیک می‌کند.

«آغازینة این قصیده، به آرزوهای رمانتیکی تجسم می‌بخشد که وابسته‌ی رؤیاهای مکانی اوست و سمبل آن رؤیای وطن شام است، چراکه اقامت به شیوه‌ی انسان واران، اقامتی غیرممکن و نامقدور است، حتی شاعر در خواب آرزو می‌کند که همچون اشیاء (ماه- سنگ - کشتی - طناب) باشد و این آرزو، آرزوی حضور در جایی است که اصالت اجدادش آنجاست و آن اشتیاقی است که شاعر را وادار به تکرار و ادامه‌ی آن می‌کند؛ چراکه زمان حال او، سنگ دل تر از رؤیاهایش شده و با ادات «لکن» ی محصور شده که رنج‌آور و عذاب دهنده است و در خلال این رؤیای تبعیدگاه ظاهر می‌شود و شاعر اندوهش را ممارست می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۶۴).

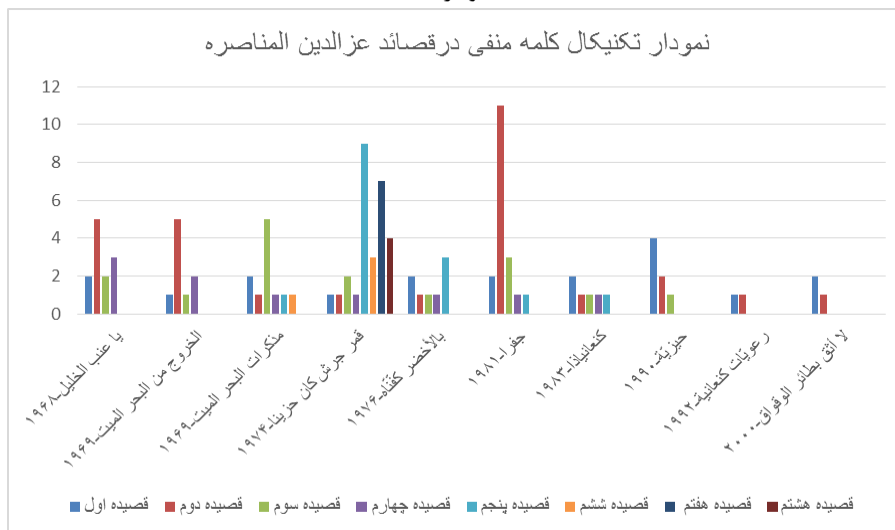
«لکننی فی بلادِ الرُّومِ مُنْزَرَعٍ / أبکی علی وطنٍ قد خائتُ الوطنُ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۱) (اما من در کشور روم نشانده شدم / و به حال میهنی می‌گریم که اهل وطن‌های عربی به آن خیانت کرده‌اند). جسمش از وطن دور است، در فیزیک جسم و فیزیک مکان رابطی هست. این روابط ریشه در زندگی انسان دارند و از روابط میان افراد، هویت جسمانی و بستر فیزیکی زندگی که مکان باشد، وضعیت روانی خاصی زاده می‌شود. در زندگی شاعر خانه تنها محیطی است که می‌تواند به وی انسانیتش را برگرداند. او در تبعید، مدام بوی خیانت را استشمام می‌کند؛ اما مقاومت می‌کند تا بماند، شاید که راهی برای ساختن دوباره وطن پیدا شود.



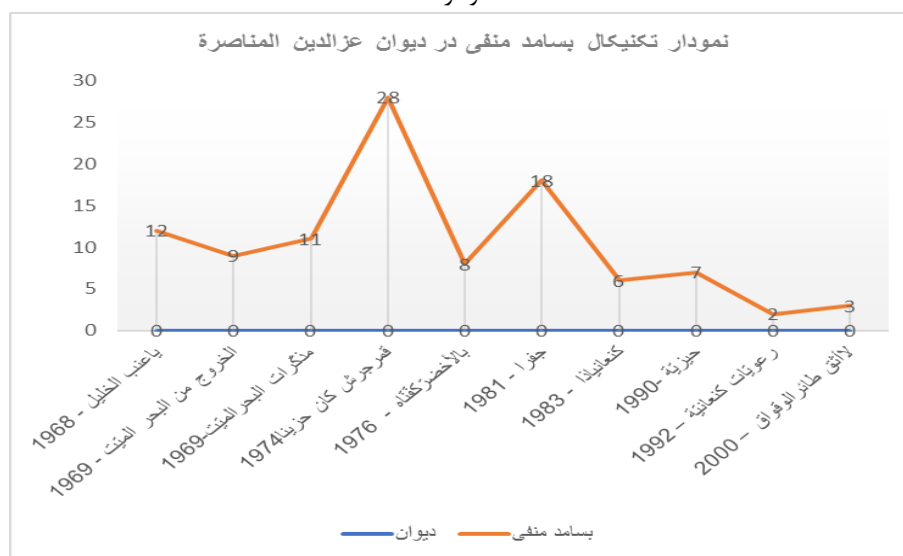
جدول ١

مجموع بسامد	بسامد كلمه «المنفى» (تبعيدگاه) در قصائد	عنوان ديوان (تاريخ چاپ اول)
١٢	فى الرّد على الأحبّة (٢) - فُروتا طائرًا أخضر (٥) - مقهى ريش (٢) - مطار قلنديا (٣)	ياغنب الخليل (١٩٦٨)
٩	الخروج من البحر الميت (١) - توقيعات (٥) - أضعونى (١) - محاورات الباب العالى (٢)	الخروج من البحر الميت (١٩٦٩)
١١	و هل بقيت فى المدينة حدائق (٢) - غافلتك و شربت كأس الخليل (١) - لا تغارلوا الأشجار حتى تعود (٥) - نشيد الكنعانيات (١) - الأرجوانية (١) - مذبح البحر (١)	مذكرات البحر الميت (١٩٦٩)
٢٨	قمر جرش كان حزينا (١) - الحبّ لون أخضر (١) - دادا ترقص على ضفة النهر (٢) - توقيعات فى حفل التّدين (١) - كنعان صابر لن يستنكر (٩) - تُقبل التعازى أى منى (٣) - القبائل (٧) - لا يؤمن جانبه (٤)	قمرجرش كان حزينا (١٩٧٤)
٨	دموع الكنعانيات (٢) - سراج العشاق (١) - ظلّ يركض حتى الرّصاصة (١) - مجرّد وصف (١) - راهب العزلة (٣)	بالأخضر كفنّاه (١٩٧٦)
١٨	جفرا أرسلت لى دالية و حجارة كريمة (٢) - جفرا لا تؤاخذينا (١١) - كيف رقصت أم على (٣) - الطّالع من وادى التّفاح الأشقر (١) - وصية (١)	جفرا (١٩٨١)
٦	تشتمّ كبد إيكار (٢) - فى حفل عائلىّ بهيج (١) - و سقطت سهوا فى محبّتكم (١) - أوّل الكلام (١) - خذ جرعة لليقظة (١)	كنعانيادا (١٩٨٣)
٧	نصّ الوحشة (٤) - فندق (٢) - حصار قرطاج (١)	حيزية (١٩٩٠)
٢	تشكيلات رعدية (١) - قبر فى لندن (١)	رعويات كنعانية (١٩٩٢)
٣	اليمام الذى غرّبا (٢) - عاصفة عصفير تلمسانية (١)	لأنّ طائر الوقواق (٢٠٠٠)

نمودار ۱



نمودار ۲



۲-۳. رابطهٔ بین زبان و تبعیدگاه بر مبنای جدول و نمودارهای تکنیکال

در این تحقیق دفعات و کمیت تکرار واژه‌ی «المنفی» را نیز به‌مثابهٔ تکمیل‌کنندهٔ پژوهش نگریستیم و کلمهٔ «المنفی» را در تمام دیوان‌های شعری شاعر با توجه به مجموعه‌های شعری او که در مهر و موم‌های مشخصی سروده شده‌اند، مورد شمارش

قراردادیم. فراز و فرود و بسامد تبعیدگاه به لحاظ کمیت و داده‌ها و جداول آماری، در سال‌های متفاوت حیات شاعر نتایج و داده‌های عجیب و معناداری را آشکار نمود. ویتگنشتاین در نظریه‌ای در مورد زبان می‌گوید «امر واقع است که به زبان شکل می‌دهد؛ به عبارتی دیگر زبان تصویر امر واقع است. تالی منطقی چنین گزاره‌ای این نتیجه‌گیری است که زبان نه تصویر اشیاء، بلکه تصویر ترکیب اشیاء، یا به زبان ویتگنشتاین بوده‌ها است» (خالقی، ۱۳۸۵: ۸۵). در این تحلیل آماری این نظریه کاملاً اثبات شد و ارتباط معناداری بین تکرار «المنفی» و کشتار و قتل‌عام پناهندگان فلسطینی پیدا شد. او در سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۴ در لبنان پناهنده و تبعیدی بوده است. سخت‌ترین سال‌های عمر شاعر بیشترین تکرار واژه «المنفی» را داراست. آنگاه تبعیدگاه بر زبان شاعر استیلای تام می‌یابد که شاعر دشوارترین لحظات حیات را تجربه می‌کند. اگر جدول تکرار تبعیدگاه یا نمودارهای تکنیکال را بنگریم، روشن می‌شود که سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۶ و ۱۹۸۱-۱۹۸۴ مهروموم‌هایی هستند که بیشترین تکرار تبعیدگاه در دو مجموعه شعری قمر جرش *كان حزیناً* سروده سال ۱۹۷۴-۱۹۷۶ و مجموعه *جفرا* سروده سال ۱۹۸۱-۱۹۸۳ رخ داده است. مناصره سال ۱۹۷۴ پناهنده‌ای در لبنان بود که نسل‌کشی فلسطینیان در منطقه الکرنیتینا (قتل‌عام الکرنیتینا) اتفاق می‌افتد و در حمله‌ای که میلیشیاها «الکتاب نمور الأحرار و حراس الأرز» به پناهندگان فلسطینی در منطقه الکرنیتینا کمپ آوارگان فلسطینی می‌کنند هزاران آواره فلسطینی و لبنانی بر اثر این حمله کشته می‌شوند؛ و همچنین در سال ۱۹۷۶ نسل‌کشی فلسطینیان در قتل‌عام تل زعتر اتفاق می‌افتد و در این قتل‌عام دو هزار فلسطینی توسط الکتاب الیمین اللبانی المسیحی کشته می‌شوند. سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ نیز اوج بحران تحریم و حصار بر بیروت بود که زندگی کمپ نشینی، عریان شدن رنج و مصیبت بر پناهندگان فلسطینی بود؛ بنابراین، در یک نگاه به جدول و نمودارهای تکنیکال بسیار مبرهن است که چرا شاخص تکرار تبعیدگاه در این سال‌ها بالاست. چنان‌که در متن نیز اشاره شده این سال‌های عسرت و مرگ و دربه‌دری است. از جدول و نمودار می‌فهمیم به همان اندازه که میزان سختی حیات و مرگ پناهندگان فلسطینی در تبعید بیشتر شده، تکرار واژه تبعیدگاه نیز زیاد شده است؛ بنابراین، رابطه معناداری را بین زبان شعری و واقعیت اجتماعی در اینجا درک می‌کنیم.

#### ۴. نتیجه

اینجا واقعیت زبان می‌شود و زبان واقعیت، تبعیدگاه، مکان دفن زندهٔ انسان تبعیدی است و این واقعیت را زبان شعری برجسته و به تصویر می‌کشد. شاعر به تبعیدگاه تسلیم نشده؛ مبارزهٔ او برای بقا و حفظ هویت فلسطینی‌اش از راه زبان شاعرانه صورت می‌گیرد. نتیجهٔ شکست‌ها وضعیتی بحرانی را در حیات شاعر ایجاد کرد که او را به سمت رمانتیسیسمی سیاه و رادیکال سوق داد. بسامد بسیار بالای تبعیدگاه در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۸۱ نشان از آن داشت که این سال‌ها سال قتل‌عام و ژینوساید فلسطینیان و سال زیست مرگ‌واره برای پناهندگان فلسطینی بوده است که این امر ارتباط بنیادین بین زبان و امر واقع را نشان می‌دهد. حالت وجودی تبعیدی چنان می‌شود که آبستن عاطفهٔ دیدار وطن می‌شود و فراق باعث زایش اشعاری می‌شود که در اوج زیبایی، شعر تبعید نام می‌گیرند. در دیالکتیک غربت و اشتیاق بازگشت، زبان شعری تبعیدی زاده می‌شود. وطن آن کل و مای جمعی و ابژهٔ ایده آلی است که همهٔ حسرت‌ها و آرزوهای شاعر برمदार آن می‌چرخد. تبعیدگاه یک مفهوم نیست، انباشتی از معانی است که شاعر در وضعیت‌های متفاوت این معانی جدید را خلق می‌کند. رنج شاعر در زبان شعری‌اش جلوه‌گر می‌شود و زبان تنها مکانی می‌شود که شاعر را توان اقامت در آن میسر می‌شود. سلب یک حق ایجاد استعدادهایی است که در سلبیت آن حق ایجاد می‌شوند؛ یعنی سلب حق اقامت در وطن باعث خلق استعدادهایی می‌شود که تنها در تبعید شکوفا می‌شوند و خلق این مضامین تبعیدی فقط در بستر و زمینه‌ای مقدور است که شاعر تجربهٔ زیسته شدهٔ تبعیدگاه داشته باشد. در بررسی کمی و آماری واژهٔ «المنفی» بر ما روشن شد که رابطهٔ معنادار و شگفت‌انگیزی بین زبان شاعر و واقعیت اجتماعی او وجود دارد. هر آن اندازه که تکرار «المنفی» اوج گرفته، ژینوساید و نسل‌کشی و خانه‌به‌دوشی پناهندگان شدت زیادی داشته است.

#### منابع

بودویک، محمد (۲۰۰۶)، شعر عزالدین المناصره بنیانه. إبدالاته وبعده الرعوی، عمان: دارمجدلاوی للنشر والتوزیع.

- بوعديله، وليد (٢٠٠٩)، شعره الأمكنة: تجليات الأسطوره في شعر عزالدين المناصره، عمان: دارمجدلاوى للنشر والتوزيع.
- التميمي، حسام جلال (٢٠٠١)، «تجليات جفرا في شعر عزالدين المناصره»، مجلة جامعة النجاح للأبحاث، المجلد ١٥، صص ٣١١-٣٦٠.
- التميمي، حسام جلال (٢٠٠٢)، «الخليل في شعر عزالدين المناصره» مجلة جامعة النجاح للأبحاث، المجلد ١٦، صص ١٢٣-١٧٩.
- حسين زاده يزدى، مهدي (١٣٩٣)، «رابطه زبان و واقعييت از منظر ويتگنشتاين متأخر با توجه به تفسير ايلهام ديلمان»، مجله مطالعات جامعه شناختي، دوره ٢١، ش ١، صص ١٣١-١٤٥.
- خالقي، احمد (١٣٨٥)، قدرت، زبان، زندگي روزمره، تهران: گام نو، چاپ دوم.
- رستم پور، رقيه (١٣٨٩)، «تجليات المكان في شعر عزالدين المناصره»، مجلة دراسات في العلوم الإنسانية، دوره ٨، ش ٣، صص ١٧-٣١.
- عبدالكريمي، بيژن (١٣٩٧)، در جستجوی معاصریت، تهران: نقد فرهنگ عثمان، اعتدال (١٩٨٨)، إضاءه النص، بيروت: دارالحدائث للطباعة والنشر والتوزيع.
- عموزاده مهديرجي، محمد (١٣٨٣)، «نقش زبان در نمود واقعييتها»، نشریه دانشكده ادبيات و علوم انسانی تبريز، سال ٤٧، شماره مسلسل ١٩٠، صص ١-٢١.
- عوده، علي (١٩٩٧)، الزمان والمكان في الروايه الفلسطينيه ١٩٥٢-١٩٨٢، قاهرة: دارالشروق، ط ٢.
- فرهنگ نيا، امير، روشنفكر، كبرى، پرويني، خليل (١٤٣٦)، «ظاهرة الإغتراب في شعر عزالدين المناصره»، مجلة اللغة العربية و آدابها، دوره ١١، ش ٣، صص ٣٨٧-٤٠٨.
- فلاحتي، صغرى، شريف عسكرى، محمد صالح، يعقوبى، محمد (١٣٩٣)، «محتوا پذيرى مكان كنعان و دلالتهاى آن در اشعار عزالدين المناصره»، ادب عربى، سال ٦، ش ٢، صص ٢٩١-٣١١.
- كحلوش، فتحيه (٢٠٠٨)، بلاغة المكان، قراءة في مكانية النص الشعري، بيروت: مؤسسة الإنتشار العربى.
- مارسل، گابريل (١٣٨٨)، انسان مسأله گون، ترجمه بيتا شمسي، تهران: نشر ققنوس، چاپ دوم.
- المناصره، عزالدين (٢٠٠٠)، الجفرا والمحاورات: قراءات في شعراللهمجي في الجليل الفلسطينى، عمان: دار الكرمل.
- المناصره، عزالدين (٢٠٠٦)، الأعمال الشعريه، عمان: دار مجدلاوى.
- وعداالله، ليديا (٢٠٠٥)، التناس المعرفى في شعر عزالدين المناصره، عمان: دار مجدلاوى.

## References

- Abdolkarimi, B. (2018). In Search of Contemporary. Tehran: Critique of Culture. [In Persian].
- Amouzadeh Mahdireji, M. (2004). The Role of Language in the Representation of Facts. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities of Tabriz*, Year 47, Serial number 190, 1-21. [In Persian].

- Bouadilah, W. (2009). *Poetry of Place: Manifestations of the Myth in the Poetry of Izz al-Din al-Monaserah*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Budweik, M. (2006). *The Poetry of Izz al-Din al-Monaserah. Its changes and Its Pastoral Dimension*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Falahati, S., Sharif Askari, M. S., & Yaghoubi, M. (2014). Location content-affecting of Canaan & its various implications in the poetries of Izz ad-Din al-Monaserah. *Arabic Literature*, 6(2), 291-311. [In Persian].
- Farhan Naya, A., Roshanfakar, K., & Parvini, K. (2015). The Phenomenon of Alienation in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Arabic Literature*, 11(3), 387-408. [In Persian]
- Hossein Zadeh Yazdi, M. (2014). The Relationship between Language and Reality in the View of Weitenstein in Light of the Interpretation of Ilham Delman. *Sociological Studies*, 21(1), 131-145. [In Persian].
- Kahloush, F. (2008). *The Rhetoric of Place, Reading on the Place of the Poetic Text*. Beirut: The Arab Diffusion Foundation. [In Arabic].
- Khaleghi, A. (2006). *Power, Language, Everyday Life* (2nd ed.). Tehran: New Step. [In Persian].
- Marcel, G. (2009). *The Problematic Man* (2nd ed.). (B. Shamsi, Trans.) Tehran: Phoenix Press. [In Persian].
- Al-Monaserah, I. (2000). *Al-Jafra and al-Muhawaraat: Readings in the Poetry of al-Haji in the Palestinian Jalil*. Amman: Dar Al-Karmel. [In Arabic].
- (2006). *Poetical Works*. Amman: Dar Majdalawi. [In Arabic].
- Odeh, A. (1997). *Time and Place in the Palestinian Novel 1952-1982* (2nd ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. [In Arabic].
- Osman, E. (1988). *Illuminating Text*. Beirut: Dar al-Hadithah for Printing, Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Rustampour, R. (2010). Manifestations of Place in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Journal of Studies in the Human Sciences*, 8(3), 17-31 [In Persian].
- Al-Tamimi, H. J. (2001). Manifestations of Jafra in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Al-Najah University for Research*, Volume 15, 311-360. [In Arabic].
- (2002). Al-Khalil in the Poetry of Izz al-Din al-Monaserah. *An-Najah University Journal for Research*, Volume 16, 123-179. [In Arabic].
- Waad Allah, L. (2005). *Intertextuality in Izz al-Din Monaserah's Poetry*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].